

## جایگاه سنت در تفسیر المیزان\*

- دکتر محمدابراهیم روشن ضمیر<sup>۱</sup> (عضو هیئت علمی دانشگاه علوم اسلامی رضوی)  
□ مهدی عبادی (دانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث)

### چکیده

هر چند بحث از چگونگی رابطه قرآن و سنت و شناخت جایگاه سنت در تفسیر قرآن همواره مورد توجه و بررسی قرآن پژوهان بوده است، رواج شیوه تفسیر قرآن به قرآن در دو قرن اخیر، اهمیت این موضوع را دو چندان کرده است. از آنجا که علامه طباطبایی پیشگام بی بدیل عرصه تفسیر قرآن به قرآن است شناخت جایگاه سنت در شیوه تفسیری ایشان می تواند به روشن شدن زوایای این موضوع کمک شایانی بنماید.

در این جستار، در آغاز مواردی را یاد کرده ایم که نشان از باور علامه به استقلال قرآن در تفسیر و بی نیازی از سنت دارد و در ادامه با استناد به برخی سخنان علامه و نیز شیوه تفسیری المیزان، تأثیرپذیری مستقیم و غیر مستقیم ایشان را از روایات برنمایانده ایم. در پایان با گذری اجمالی بر برخی

دیدگاهها دربارهٔ چگونگی برطرف کردن اختلاف سخنان علامه دربارهٔ نقش سنت در تفسیر قرآن، دیدگاه درست را بر پایهٔ شواهدی از شیوهٔ تفسیری علامه برگزیده‌ایم. واژگان کلیدی: تفسیر، تفسیر قرآن به قرآن، سنت، روایت.

#### مقدمه

تلاش در جهت درک و فهم درست و دریافت پیامها و مقاصد قرآن از آغازین روزهای نزول وحی شروع شد و در درازنای تاریخ اسلام به مهمترین دغدغهٔ مسلمانان و دل‌مشغولی عالمان تبدیل گردید. کشش معنوی و معجزه‌آسای این کتاب الهی که کوشش اندیشمندان و مفسران را در پی داشت، پیدایش دانش تفسیر را رقم زد و با گذشت زمان بر غنا و پربزرگی و باری آن افزود. زاویهٔ نگاه متفاوت مفسران در تفسیر، به شیوه‌ها و گرایشهای گونه‌گون تفسیری انجامید.

سیاری از مفسران با توجه به اینکه سنت پیامبر و روایات معصومین علیهم‌السلام، پس از قرآن کریم دومین مرجع مهم و معتبر در شناخت آموزه‌های دینی و مهمترین راهنمای مسلمانان در اصول عقاید، معارف اسلامی، اخلاقی و احکام فردی و اجتماعی است، در تفسیر قرآن از این دو منبع بهره می‌جویند و بر این باورند که حدیث معصوم مفسر و مبین قرآن است و هر دو از یک منبع سرچشمه گرفته‌اند، به‌ویژه آنکه فهم بسیاری از احکام دین، به کمک احادیث شدنی است؛ زیرا قرآن در بیشتر آیات، به بیان کلیات پرداخته و تبیین جزئیات را به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اوصیای او واگذار کرده است. آیات متعددی بر اعتبار و حجیت سنت پیامبر دلالت می‌کند و پیامبر مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز همگان را به پیروی از امامان معصوم علیهم‌السلام فراخوانده است. بهره‌گیری از قرآن به عنوان یکی از منابع تفسیر، ریشه در شیوهٔ تفسیری پیامبر و ائمه علیهم‌السلام دارد و در میان مفسران، پیشینه‌ای به بلندای تاریخ تفسیر دارد و قولی است که جملگی بر آنند.

جریانی دیگر در صدد است که ملاک و محور تفسیر را خود بیانات قرآن قرار دهد و از روشنگریها و اشارات قرآنی در فهم مفاهیم آیات مدد جوید. اینان بر این باورند قرآنی که نور، روشن و روشنگر همه چیز است به غیر خود نیازمند نیست

حتی اگر آن غیر، سنت باشد. هرچند آنان جایگاه سنت را در شناخت آموزه‌های دین نادیده نگرفته و آن را به عنوان یکی از منابع دین در کنار قرآن می‌پذیرند اما نقش سنت را به بیان احکام و جزئیات قصص قرآن فرو می‌کاهند. آنان همچنین بر نقد روایات (سنت محکیه) پای می‌فشارند. از این جریان معتدل به عنوان «طرفداران شیوهٔ تفسیری قرآن به قرآن» یا «مفسران قرآن‌گرا» یاد می‌شود.

از آنجا که علامه طباطبایی، اگر نگوییم مبتکر اندیشهٔ «تفسیر قرآن به قرآن» است بدون تردید احیاگر این سبک و شیوهٔ تفسیری در قرن اخیر است، شناخت دیدگاه علامه و روش تفسیری المیزان به عنوان مهمترین تفسیر قرآن به قرآن، می‌تواند به روشن شدن ابعاد این روش تفسیری کمک کند؛ بویژه آنکه دربارهٔ نقش و جایگاه سنت در تفسیر از نگاه علامه طباطبایی دیدگاههای متفاوتی ابراز شده است. کسانی بر این باورند که علامه به محور بودن و منبع بودن قرآن و سنت به طور مستقل باورمند نیست بلکه معتقد است آنچه منبع اصلی و بنیادین فهم دین است همانا قرآن است و سنت نه در عرض قرآن بلکه در طول آن به عنوان منبع قابل استفاده است و از دیدگاه علامه با عنوان «قرآن‌محوری و سنت‌مداری» یاد می‌کنند (نصیری، ۱۳۸۶: ۲۴۱) و برخی بر آنند که علامه به استقلال قرآن در تفسیر و عدم انحصار آن در دریافت آموزه‌های دینی پایبند است.

با توجه به برخی از سخنان علامه دربارهٔ سنت و نیز با توجه به شیوهٔ عملی ایشان در تفسیر قرآن در استفاده از روایات، تردیدی وجود ندارد که علامه به دیدگاه قرآن‌بستگی افراطی یا قرآن‌بستگی در دین اعتقادی ندارد. اما در تعیین اینکه ایشان دقیقاً چه نقش و جایگاهی برای روایات در تفسیر قرآن قائل هستند در میان قرآن‌پژوهان اختلاف نظر وجود دارد؛ آنچه بیش از هر چیزی به این اختلافات دامن زده است ابهامی است که نسبت به چگونگی رابطهٔ روایات و قرآن در شیوهٔ تفسیری علامه وجود دارد. شناخت دیدگاه علامه دربارهٔ نقش سنت در تفسیر، می‌تواند به روشن شدن ابعاد این موضوع کمک کند؛ لذا در این نوشتار دیدگاه علامه را دربارهٔ جایگاه سنت در شیوهٔ تفسیری المیزان یعنی شیوهٔ تفسیر قرآن به قرآن، مورد بررسی دقیق قرار می‌دهیم.

## قرآن، یکی از منابع یا تنها منبع تفسیر

اینکه معنا یا مراد آیه‌ای نامعلوم را با تدبر در سیاق و در دیگر آیاتی که مربوط به این آیه هست روشن کنیم و به عبارت دیگر از قرآن به عنوان یک منبع، بلکه مهمترین منبع استفاده کنیم، بحثی نیست و قولی است که جملگی بر آنند؛ و این شیوه، دیرینه‌ای به بلندای تاریخ تفسیر دارد، بحث در این است که آیا علامه آنگاه که از شیوه «تفسیر القرآن بالقرآن» سخن می‌گوید، از «بالقرآن» انحصار را اراده کرده است یا خیر؟ آیا می‌خواهد بفرماید که ما باید قرآن را فقط به وسیله خود قرآن تفسیر کنیم و بس، یا اینکه مرادشان این است که در تفسیر باید از قرآن نیز به عنوان یک منبع، بلکه مهم‌ترین منبع استفاده شود؟ آیا به نظر ایشان، مراد استعمالی و مراد جدی کل آیات را به کمک خود قرآن می‌توان آشکار کرد و به غیر آن، حتی روایات نیازی نیست؟ یا اینکه در تفسیر قرآن حتی‌الامکان باید از خود قرآن کمک بگیریم؟ گرچه به امور دیگری همچون روایات و... نیز نیاز است، ولی تا جایی که امکان دارد باید از خود آیات قرآن کمک بگیریم؛ زیرا قرآن معتبرترین منبع است.

### بی‌نیازی تفسیر از سنت

برخی عبارات علامه طباطبایی صراحت و یا ظهور در این دارد که قرآن در دلالت خود مستقل است، بنابراین در تفسیر قرآن، به غیر قرآن حتی به سنت نیازی نیست. به عبارت دیگر هر چند قرآن دلیل منحصر نیست یعنی برای دریافت همه آموزه‌های دینی، نمی‌توان به قرآن بسنده کرد اما در تفسیر قرآن دارای استقلال است. به عبارت دیگر، تنها منبع برای راه‌یابی به ساحت قرآن و فهم معارف آن، قرآن است و بس.

این موارد عبارتند از:

۱- علامه می‌فرماید: «خدای سبحان جز به تدبر در آیاتش فرا نخوانده است، پس هر اختلافی را که در آیات به نظر آید، با تدبر برطرف می‌کند و او قرآن را هدایت و نور و تبیان برای هر چیزی قرار داده است؛ پس این نور را چه می‌شود که از نور

غیر خودش پرتو می‌گیرد و این چگونه هدایتی است که از هدایت غیر خودش بهره‌مند می‌شود و چگونه کتابی که تبیان هر چیزی است، به کمک غیر خودش روشن و آشکار می‌شود؟ (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۶/۱)

۲- علامه در ادامه، پس از یادکرد ویژگیهای شیوه تفسیری متکلمان، فلاسفه، متصوفه و... می‌گوید: «همه در این کاستی (که چه بد کاستی است) شریکند: که داده‌های بحثهای علمی و یا فلسفی را بر آیات قرآن تحمیل نموده‌اند، و بدین سان تفسیر آنان به تطبیق تغییر یافت و تطبیق آنان به تفسیر نام‌بردار شد، و حقایقی از قرآن به مجاز و تنزیل پاره‌ای از آیات به تأویل تبدیل شد و لازمه آن (همان طور که در آغاز گفتار اشاره کردیم) این شد که قرآنی که خودش را به (هدایت برای جهانیان، نور آشکار و بیانگر هر چیزی) معرفی نموده، از هدایت غیر خود رهنمون شود و از غیر خود پرتو گیرد و نیازمند بیان غیر خودش باشد...» (همان: ۹-۷/۱).

۳- ایشان در ادامه در بحث از شیوه درست تفسیر می‌فرماید: «دومین وجه این است که قرآن را با قرآن تفسیر کنیم و آشکار شدن معنای آیات را از نظیر آنها با تدبری که در خود قرآن به آن دعوت شده است، به دست آوریم و مصادیق را با توجه به خصوصیات که آیات به دست می‌دهند، تشخیص دهیم و شناسایی کنیم. حاشا! هرگز چنین نخواهد بود که قرآن تبیان برای هر چیزی باشد و تبیان برای خود نباشد» (همان: ۱۱/۱).

۴- در بحث روایی تفسیر به رأی می‌گوید: «آنچه در روایات نهی شده است، استقلال در تفسیر قرآن و اعتماد مفسر به خودش بدون رجوع به غیر است، و لازمه آن وجوب رجوع به غیر و استمداد از آن است و آن غیر یا کتاب است یا سنت، اما اینکه سنت باشد، هم با قرآن و هم با روایاتی که رجوع به قرآن و عرضه روایات به آن را فرمان می‌دهد، منافات دارد. پس برای رجوع به غیر و کمک گرفتن از آن در تفسیر، جز خود قرآن باقی نمی‌ماند» (همان: ۷۷/۳).

این عبارت نیز در انحصار منبع تفسیر، به قرآن و جایز نبودن مراجعه به غیر قرآن هر چند آن غیر، روایات باشد، صریح است.

۵- همچنین در بیان رابطه سنت پیامبر و قرآن می‌نویسد: «شأن پیامبر در این مقام

فقط تعلیم است و تعلیم جز این نیست که معلم ذهن متعلم خبیر را به چیزی که دانستن و دست یافتن به آن دشوار است، هدایت و ارشاد کند، نه چیزی که فهم آن بدون تعلیم امکان نداشته باشد؛ تعلیم فقط آسان کردن راه و نزدیک کردن به مقصد است» (همان: ۸۵/۳).

از اینکه علامه نقش پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در تعلیم و معنای تعلیم را آسان کردن منحصر می‌کند، معلوم می‌شود که از نظر ایشان تمام قرآن را بدون کمک گرفتن از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز می‌توان تفسیر کرد، ولی دشوار است (بابایی، ۱۳۸۶: ۱۳۵/۲).

۶- علامه در موردی دیگر می‌فرماید: «آیاتی که همه آدمیان از کافر و مؤمن، از آنان که عصر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را درک کردند و آنان که درک نکردند، به فهم، تأمل و تفکر در قرآن فرا می‌خواند به ویژه این آیه: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانُوا مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ به روشنی دلالت دارند که معارف قرآن در دسترس هر کسی است که با تدبیر درباره قرآن بحث کند، و اختلاف ابتدایی آیات با تدبیر برطرف می‌شود و با اینکه این آیه در مقام تحدی است، معنا ندارد در چنین جایگاهی، برای فهم قرآن، به فهم صحابه و تابعان، حتی به بیان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ارجاع داده شود چون آنچه را پیامبر بیان نموده یا معنایی است که با ظاهر آیه هماهنگ است که در این صورت خود آیه، هر چند پس از تدبیر، تأمل و بحث آن معنا را می‌فهماند، یا معنایی است که با ظاهر آیه هماهنگ نیست و آیه آن را نمی‌رساند که روشن است چنین چیزی با تحدی سازگار نیست و استدلال به آن در باب تحدی کامل نیست (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۸۴/۳).

۷- علامه در تبیین اینکه چگونه محکومات ام‌الکتاب هستند، اشاره می‌کند که معنای ام بودن محکومات برای متشابهات تنها این نیست که محکومات اصل در قرآن هستند که قواعد و ارکان دین بر آنها بنا نهاده می‌شود، ولی متشابهات به خاطر عدم ثبات مفاهیم آنها، قابل عمل نیستند و تنها باید به آنها ایمان آورد، بلکه ام بودن در بردارنده معنایی بیش از این است و آن عبارت است از نشئت گرفتن و مشتق شدن که دلالت می‌کند بر اینکه متشابهات دارای مفاهیمی هستند که به محکومات برمی‌گردند و لازمه‌اش این است که محکومات بیانگر متشابهات هستند. و در ادامه

می‌فرماید: «والقرآن یفسر بعضه بعضاً وللمتشابهات مفسر ولیس إلا المحکم» (همان: ۴۳/۳). پاره‌ای از قرآن پاره دیگر را تفسیر می‌کند و مفسر آیات متشابه، جز آیات محکم چیز دیگری نیست.

۸- علامه برای اثبات استقلال قرآن در دلالت، به چند مطلب اشاره می‌کند که عبارتند از:

الف) قرآن از سنخ کلام است که مانند سایر کلامهای معمولی از معنا و مراد خود کشف می‌کند و هرگز در دلالت خود گنگ نیست و شاهد آن این است که هر کس به لغت آشنایی داشته باشد از جملات آیات کریمه، معنای آنها را آشکارا می‌فهمد چنان که از جملات هر کلام عربی دیگر معنا می‌فهمد (طباطبایی، ۱۳۵۳: ۲۹).

ب) بسیاری از آیات قرآن گروه‌های خاصی همچون بنی اسرائیل، مؤمنان، کفار و... را مورد خطاب قرار داده مقاصد خود را به آنان القا کرده و با آنان به احتجاج پرداخته است یا با آنان در مقام تحدی برآمده است بدیهی است گفتگو با مردمی که معنای سخن را در نمی‌یابند، معنا ندارد و تکلیف مردم به آوردن چیزی که فهم آن برایشان ممکن نیست، قابل قبول نیست (همان: ۳۰).

ج) خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَقْفَالِهِ﴾ (محمد/ ۲۴) و ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانُوا مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ (نساء/ ۸۲) این آیات که همگان را به تدبیر فرا می‌خواند به روشنی بر فهم‌پذیری آیات دلالت دارد. بدیهی است که اگر آیات در معانی خودشان ظهوری نداشتند تأمل و تدبیر در آنها و همچنین حل اختلافات صوری آنها به واسطه تأمل و تدبیر معنا نداشت.

د) از خارج دلیلی بر نفی حجیت ظواهر قرآن وجود ندارد جز اینکه برخی گفته‌اند در تفهیم مرادات قرآن باید تنها به بیان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ رجوع کرد. اما این سخن قابل قبول نیست؛ زیرا حجیت بیان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را باید از قرآن استخراج کرد و بنابراین چگونه متصور است که حجیت دلالت قرآن بر بیان ایشان متوقف باشد بلکه در اثبات اصل رسالت و امامت باید به دامن قرآن که سند نبوت است چنگ زد.

البته آنچه گفته شد منافات ندارد با اینکه پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

عهده‌دار بیان جزئیات قوانین و تفاسیل احکام شریعت - که از ظواهر قرآن مجید به دست نمی‌آید - بوده‌اند (طباطبایی، ۱۳۵۳: ۳۲-۳۳).

این عبارات ظهور دارند در اینکه تفسیر آیات را باید با تدبیر در خود آیات و به کمک آیات دیگر به دست آورد و هرگونه دریافت کمک از غیر قرآن، برای تفسیر حتی از روایات، تحمیل بر قرآن، تفسیر به رأی و در تضاد با هدایتگری، نور بودن و تبیان بودن آن است.

### نیاز به سنت در تفسیر

در برابر این عبارات، شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد علامه طباطبایی به استقلال قرآن در تفسیر و بی‌نیازی مطلق از غیر آن قائل نیست و حتی در مواردی به صراحت بیان می‌کند که تفسیر قرآن نیازمند سنت است، این موارد عبارتند از:

۱- مراجعه مکرر علامه در تفسیر آیات، به لغت<sup>۱</sup> (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱۸/۱-۱۹)، عرف (همان: ۳۰۶/۵)، دیدگاه‌های واژه‌شناسان<sup>۲</sup> (همان: ۱۶۵/۵)، قواعد ادبی (همان: ۱۸/۱-۱۹ و ۲۵: ۷۱/۶ و ۲۴۶) و قرائن متصل و منفصل، فضای نزول، معرفت‌های بدیهی و برهان قطعی آشکار و...، شاهد آن است که ایشان تفسیر را منحصر به قرآن نمی‌داند.

۲- در کتاب قرآن در اسلام، روش صحیح تفسیر را «تفسیر آیه با استمداد از تدبیر و استنتاج معنای آیه از مجموع آیات مربوط و استفاده از روایت در مورد امکان» (طباطبایی، ۱۳۵۳: ۸۸) دانسته است.

۳- از نظر علامه، ائمه علیهم‌السلام در فهم کتاب خدا در حوزه اصول و فروع معارف دین مرجعیت دارند. علامه ذیل آیه ﴿...قل لأسألكم عليه أجرًا إلا المودة في القربى...﴾ (شوری/ ۲۳) که اجر رسالت پیامبر اعظم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را مودت و دوستی خاندان پیامبر (اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام) معرفی می‌کند، می‌فرماید: «تأمل کافی در روایات متواتر وارد شده از طریق فریقین - مانند روایت ثقلین و حدیث سفینه و غیر آن - که

۱. ترجیح قرائت ملک بر مالک به کمک لغت.

۲. برای آگاهی از موارد فراوان دیگری که علامه به مفردات راغب اصفهانی، النهاية ابن اثیر، قاموس فیروزآبادی و... استناد می‌کند، ر.ک: بابایی، ۱۳۸۶: ۲۲۷/۲.

متضمن ارجاع مردم به اهل بیت علیهم‌السلام در فهم کتاب خدا در حوزه اصول معارف دین و فروع آن و نیز بیان حقایق آن است، تردیدی باقی نمی‌گذارد که واجب کردن مودت ایشان و معادل قرار دادن آن با اجر رسالت، راهی است برای اینکه مردم در آنچه اهل بیت علیهم‌السلام در آن [فهم کتاب خدا] دارای مرجعیت علمی هستند به ایشان مراجعه کنند» (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۴۶/۱۸).

۴- یکی دیگر از کارکردهای روایات اهل بیت علیهم‌السلام در تفسیر از دیدگاه علامه، بیان معارف بلند قرآنی و آماده کردن ذهن مفسران برای پذیرش آن است؛ معارفی که ذهن بشر با آن انس ندارد، اما به هر حال آیات قرآن بر آن دلالت دارد. برای نمونه، علامه بر روی معارف توحیدی قرآن انگشت می‌گذارد و آن را بسیار فراتر از بیان وحدت عددی فلاسفه مصر قدیم و یونان و اسکندریه و حتی مانند ابن سینا می‌داند و می‌فرماید: «... کسی جز علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام پرده از این حقیقت متعالی برداشته است. تنها کلام اوست که این راه را گشوده و پرده و حجاب را از این حقیقت متعالی به بهترین وجه و روشن‌ترین راه کنار زده است... سپس فلاسفه و سایر دانشمندان مسلمان، پس از هزار سال این معارف را دنبال کردند و به این مطلب تصریح کردند که این حقایق را از کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام استفاده کرده‌اند» (همان: ۱۰۴/۶).

۵- در موردی به صراحت بیان می‌کنند: «... إن تفسیر الكتاب العزیز بغیر الكتاب والسنة القطعیة من التفسیر بالرأی الممنوع فی الكتاب والسنة؛ ... تفسیر قرآن بدون مراجعه به قرآن (مجموعه آیات مرتبط با یک آیه) و سنت قطعی (روایات معتبر)، از مصادیق تفسیر به رأی است که از نظر کتاب و سنت جایز نیست (همان: ۱۳۳/۱۴).

۶- به عقیده علامه طباطبایی، آیه ۴۴ سوره نحل ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾، دلالت می‌کند گفتار پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در تبیین آیات قرآن حجت است و قول کسانی که حجیت سخن رسول گرامی اسلام را به غیر نص و ظاهر اختصاص می‌دهند و آن را تنها در مقام بیان متشابهات و اسرار کلام الهی و آیات نیازمند تأویل حجت می‌دانند، صحیح نیست (همان: ۲۶۱/۱۲). ایشان در ادامه کلامشان به استناد حدیث ثقلین فرموده‌اند: بیانات ائمه معصومین علیهم‌السلام هم به همین

صورت حجت است.

۷- علامه طباطبایی در تفسیر برخی آیات به صراحت بیان می‌کند که تفسیر این آیات جز با کمک گرفتن از روایات ممکن نیست. مواردی را به عنوان نمونه یاد می‌کنیم.

الف) علامه در ذیل آیه «حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطی» (بقره/ ۲۳۸) فرموده است: «ولا يظهر من كلامه تعالى ما هو المراد من الصلاة الوسطی، وإنما تفسیره السنّة» (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۲/۲۴۶)؛ از کلام خدا ظاهر نمی‌شود که مراد از صلاة وسطی چیست، و تنها سنت آن را تفسیر می‌کند.<sup>۱</sup>

ب) علامه در تفسیر آیه وضو «وامسحوا برؤوسکم» (مائده/ ۶) در اینکه مراد از برؤوسکم چیست، و امر به مسح کدام قسمت از سر تعلق گرفته است، می‌فرماید: «یدلّ علی مسح بعض الرأس فی الجملة، وأما أنه أي بعض من الرأس فمما هو خارج من مدلول الآیة، والمتکفل لیبانه السنّة» (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۵/۲۲۱)؛ آیه به طور اجمال بر مسح بخشی از سر دلالت می‌کند اما اینکه آن بخش، کدام قسمت سر است از مدلول آیه خارج است و آن را سنت بیان می‌کند.

ج) علامه در ذیل آیه «أثم اجزاء الذین یحاربون الله...» (مائده/ ۳۳) در بیان چگونگی مجازات‌های وارد شده می‌فرماید: «فالآیة غیر خالیة عن الإجمال من هذه الجهة وإنّما تبینها السنّة» (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۵/۳۲۷)؛ آیه از این جهت خالی از اجمال نیست و تنها

۱. به نظر می‌رسد درست آن بود که به جای عبارت «تفسیره السنّة» عبارت «تفسرها السنّة» در متن المیزان می‌آمد.

۲. شاید گفته شود آنچه روایات عهده‌دار آن هستند در این آیه و آیات مشابه، بیان مصداق است نه تفسیر آیه. در پاسخ باید گفت اولاً از برخی عبارات علامه چنین برمی‌آید که ایشان تفسیر را اعم از بیان مراد و مصداق می‌داند؛ لذا در بیان شیوة صحیح تفسیر می‌فرماید: «أن نفس القرآن بالقرآن ونستوضح معنی الآیة من نظیرتها بالتدبر المندوب إلیه فی نفس القرآن، ونشخص المصادیق وتعرفها بالخواص التي تعطیها الآیات» (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱۱/۱). ثانیاً در مواردی بیان مصداق از چنان اهمیتی برخوردار است که بدون شناخت مصداق، مراد آیه روشن نمی‌شود. قابل قبول نیست که بگوییم خداوند در این آیه تنها در صدد بیان اهمیت صلوة وسطی بوده است اما اینکه دیگر مصداق آن چیست جزو تفسیر نیست. همچنان که در آیه ولایت بدون روشن شدن مصداق، مراد آیه دچار ابهام می‌باشد.

سنت آن را بیان می‌کند.

د) در تفسیر آیه ولایت، برای تعیین مصداق ولیّ و عام نبودن مفهوم آیه، به روایات سبب نزول آیه استناد کرده است، و در پاسخ اشکال بر روایات فرموده است: «ولو صحّ الإعراض فی تفسیر الآیة بالأسباب المأثورة عن مثل هذه الروایات علی تکاثرها وتراکمها لم یصحّ الركون إلی شیء من أسباب النزول المأثورة فی شیء من آیات القرآن» (همان: ۸/۶)؛ و اگر صحیح باشد در تفسیر آیه به روایات، از این همه روایاتی که درباره شأن نزول این دو آیه وارد شده چشم‌پوشی شود دیگر اعتماد به هیچ روایتی از روایات اسباب نزول در تفسیر آیات درست نخواهد بود.

ه) علامه در تفسیر آیه آخر سورة رعد «یقول الذین کفروا لست مرسلًا قل کفی بالله شهیدًا بینی وینکم ومن عند علم الکتاب» (رعد/ ۴۳) پس از ارائه توضیحاتی و خدشه در روایاتی که مصداق «من عند علم الکتاب» را عبدالله بن سلام معرفی می‌کنند می‌فرماید: روایاتی از طریق ائمه اهل البيت (علیهم‌السلام) وارد شده است که این آیه درباره علی (علیه‌السلام) است و در آن روزگار اگر «من عند علم الکتاب» بر کسی منطبق می‌شد به راستی او داناترین امت به کتاب خدا می‌بود و روایات صحیح در این باره از اهل بیت (علیهم‌السلام) فراوان رسیده است و اگر در این باره تنها جمله «لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض» از حدیث متواتر ثقلین وارد شده بود کافی بود (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱۱/۴۲۶).

و) علامه در تفسیر آیه «ولقد آتیناک سبعاً من المثانی والقرآن العظیم» (حجر/ ۸۷) بدون هیچ‌گونه توضیح و مقدمه‌ای می‌فرماید: «السبع المثانی هی سورة الحمد علی ما فسّر فی عدّة من الروایات المأثورة عن النبی (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) والأئمّة من أهل البيت (علیهم‌السلام)». ایشان در ادامه می‌فرماید: «فلا یصغی إلی ما ذکره بعضهم: أنّها السبع الطوال وما ذکره بعض آخر أنّها الحوامیم السبع وما قیل إنّها سبع صحف من الصحف النازلة علی الأنبیاء، فلا دلیل علی شیء منها من لفظ الکتاب ولا من جهة السنّة» (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱۲/۲۱۰). روشن است که علامه در تفسیر و بیان مصداق سبع مثانی کاملاً به روایات تکیه کرده است.

ح) صاحب المیزان در تفسیر آیه «أقم الصلاة لعلک ترحم» (بقره/ ۱۱۰) می‌فرماید: «أقم الصلاة لعلک ترحم» (بقره/ ۱۱۰) می‌فرماید: «وقد اختلف قرآن الفجر کان مشهوراً» بدون پرداختن به تفسیر قرآن به قرآن می‌گوید: «وقد اختلف

المفسرون فی تفسیر الآیه، والمروی عن أئمة أهل البيت من طرق الشيعة، تفسیر دلوك الشمس بزوالها وغسق الليل بمنتصفه وسيجيء الإشارة إلى الروایات فی البحث الروائی الآتی» (همان: ۱۳/۱۸۶). روشن است که تنها مستند علامه در تفسیر این آیه، روایات است.

ط) ایشان در تفسیر آیه صلوات ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (احزاب/ ۵۶) در بیان چگونگی صلوات بر پیامبر با مراجعه به روایات می‌فرماید: «وقد استفاضت الروایات من طرق الشيعة وأهل السنة أن طریق صلاة المؤمنین أن یسألوا الله تعالی أن یصلی علیه وآله» (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱۶/۳۶۰). ایشان در تفسیر این آیه مستقیماً به سراغ روایات می‌رود. این از آن روست که در این مورد امکان تفسیر آیه، به دیگر آیات قرآن در این مورد وجود ندارد؛ زیرا صلوات بر پیامبر تنها در همین آیه آمده است بنابراین، تفسیر آن جز با روایات ممکن نیست.

ی) علامه در تفسیر آیه ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ (شوری/ ۲۳) پس از یاد کرد دیدگاه‌های گوناگون درباره ذوی القربی می‌فرماید: «وقیل المراد بالمودة فی القربی، مودة قرابة النبی وهم عترته من أهل بيته وقد وردت به الروایات من طریق أهل السنة وتكاثرت الأخبار من طریق الشيعة علی تفسیر الآیه بمودتهم وموالاتهم ويؤيده الأخبار المتواترة من طریق الفريقین علی وجوب موالاة أهل البيت ومحبّتهم» (همان: ۱۸/۴۷). روشن است که علامه با الهام از روایات، آن احتمالی را در تفسیر آیه برمی‌گزیند که با روایات هماهنگ است.

۹- تفسیر قرآن به قرآن با ذهنیت شکل‌گرفته از روایات؛ هرچند در مواردی علامه به تفسیر قرآن به قرآن می‌پردازد اما بررسی موضوع، ما را به این نتیجه می‌رساند که علامه گزینه‌ای را انتخاب کرده است که روایات بر آن دلالت دارند. به عبارت دیگر علامه با ذهن تأثیرپذیرفته از روایات به سراغ تفسیر آیه رفته است و از میان احتمالات گوناگون در تفسیر آیه، آن احتمالی را برگزیده است که روایات بر آن دلالت دارد که اگر روایات نبودند آن گزینه بر سایر احتمالات در تفسیر آیه ترجیح نداشت یا دست‌کم دلیلی بر ترجیح این احتمال بر سایر احتمالات وجود نداشت. به نمونه‌هایی از این دست اشاره می‌کنیم.

الف) علامه که در موارد بی‌شماری روایات اسباب نزول را به جهت ناسازگاری با سیاق رد می‌کند و در تفسیر آیات، سیاق را بر روایات به ویژه روایات شأن نزول مقدم می‌دارد. اما در آیه ولایت ﴿أَتَمَّا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ (مائده/ ۵۵)، بر خلاف روال معمول خود، با استناد به روایات اسباب نزول، این آیه را در سیاق آیات قبل نمی‌داند. هرچند علامه تلاش می‌کند با ارائه شواهدی قرآنی بر نفی سیاق استدلال کند، اما بررسی آنها گویای این واقعیت است که مهمترین مستند علامه بر نفی سیاق، روایات است و اگرچه طبق معمول، برای اثبات مدعای خود به سراغ قرآن رفته است، اما با ذهنیت شکل‌گرفته از روایات به قرآن مراجعه کرده و در نتیجه آن دیدگاهی را برگزیده است که روایات بر آنها دلالت دارد. گویا علامه خود به این نکته راه برده است که این شواهد قرآنی از آن چنان استحکامی برخوردار نیستند که بتوانند ادله طرفداران وحدت سیاق و عام بودن آیه ولایت را رد کنند لذا برای اثبات خاص بودن معنای آیه، به فراوانی روایات اسباب نزول استناد کرده می‌فرماید: «علی أن الروایات متكاثره من طرق الشيعة وأهل السنة علی أن الآيتين نازلتان فی أمير المؤمنين علیؑ لما تصدق بخاتمه وهو فی الصلاة، فالآيتان خاصتان غير عامتين...» (همان: ۸/۶) و در ادامه بحث به دفاع از روایات برخاسته اشکالات وارده را به گونه‌ای پاسخ می‌دهد که با قطع نظر از روایات، ترجیح دیدگاه‌گزیده علامه بر دیدگاه ارائه‌شده از سوی مخالفان به سادگی ممکن نیست و یا دست‌کم اطمینانی به برتری استدلال‌های علامه بر استدلال مخالفان وجود ندارد.

ب) علامه در تفسیر آیه تطهیر به چند نکته اشاره می‌کند که به نظر می‌رسد با تأثیرپذیری از روایات به این نکات راه یافته است.

نکته اول: علامه که در موارد بسیاری با استفاده از سیاق آیات در صدد روشن کردن معنای آیه برآمده است، با استناد به فراوانی روایات شأن نزول، بر نزول این آیات به تنهایی و نه در سیاق آیات قبلی پای می‌فشارد. به عبارت دیگر بر خلاف بسیاری از موارد، روایات را بر سیاق مقدم می‌دارد.

نکته دوم: علامه اصطلاح «اهل البيت» را در آیه تطهیر ویژه خمس طیبه می‌داند

و دیگر احتمالات دربارهٔ مصادیق اهل البیت به ویژه شمول آن را نسبت به همسران پیامبر رد می‌کند. به نظر می‌رسد اگر انبوه روایات نبودند علامه به این نتیجه ره نمی‌برد. شاهد این مدعا آن است که علامه به هیچ وجه به کاربرد قرآنی واژهٔ اهل بیت در قرآن اشاره نمی‌کند. روشن است که در دیگر کاربرد قرآنی واژهٔ اهل البیت همسر را نیز شامل می‌شود. در آیهٔ ۷۳ سورهٔ هود می‌خوانیم: ﴿قَالُوا أَتَجِدِنَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَةً اللَّهُ وَبِرَكَاتِهِ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ﴾ اهل بیت ابراهیم کسی جز همسر او نبوده است و علامه از عرف خاص قرآن دربارهٔ واژهٔ اهل البیت یاد نکرده است. افزون بر این از نظر عرف و واژه‌شناسان نیز واژهٔ اهل البیت همسر را شامل می‌شود اما علامه با اشاره به زیادی روایات وارده در اختصاص اهل بیت به پنج تن، همین احتمال را در میان احتمالات دیگر برمی‌گزیند و در پایان چنین نتیجه‌گیری می‌کند که «وبالبناء علی ما تقدّم تصیر لفظهٔ أهل البیت اسماً خاصاً - فی عرف القرآن - بهؤلاء الخمسة وهم النبیّ وعلیّ وفاطمة والحسان علیهم الصلاة والسلام لا یطلق علی غیرهم، ولو کان من أقربائه الأقربین وإن صحّ بحسب العرف العامّ إطلاقه علیهم» (همان: ۳۱۲/۱۶).

ج) علامه در موارد فراوانی، پس از تفسیر آیه با استفاده از سیاق و کمک گرفتن از دیگر آیات، با آوردن عبارت «وهذا یؤید ما وردت من الروایات...» به سراغ روایات می‌رود و چنین به نظر می‌رسد که ایشان تلاش می‌کند آنچه را که از خود آیه بدون کمک گرفتن از روایات استفاده می‌شود شاهی بر مفاد روایات تفسیری قرار دهد و به عبارت دیگر از نظر علامه روایات همان چیزی را بیان می‌کنند که آیه خود بدان گویاست. هرچند در موارد بسیاری چنین است اما تأمل در برخی از این موارد، بروشنی گویای این واقعیت است که ایشان از میان احتمالات متعدد در تفسیر آیه، آن احتمالی را برمی‌گزیند که در روایات به آنها اشاره شده است و در ادامه آن احتمال را مؤید روایات قرار می‌دهد (ر.ک: همان: ۱۸۷/۵؛ ۴۹/۶؛ ۱۴۴/۱۳؛ ۳۱۰/۱۷).

د) همچنین ایشان در موارد متعددی، پس از یادکرد آیات و پیش از پرداختن به تفسیر آنها، بحثی با عنوان «بیان» ارائه می‌دهد که در آن به توضیح خطوط اصلی و جهت‌گیری کلی آیات می‌پردازد. در واقع آنچه در اینجا مطرح می‌شود مبنای تفسیر آیات قرار گرفته و علامه با ارائهٔ شواهدی قرآنی در جهت مستندسازی آنها

تلاش می‌کند. اما نکتهٔ اساسی این است که درون‌مایهٔ آن به روشنی برگرفته از روایات است. به عبارت دیگر علامه با الهام از روایات به سراغ تفسیر آیات می‌رود. در پایان این نکته گفتنی است که در مواردی، گستردگی یادکرد مباحث روایی در سنجش با مباحث مربوط به تفسیر قرآن به قرآن، نشان از اهتمام ویژهٔ علامه به روایات دارد. به عنوان نمونه ایشان در تفسیر آیهٔ اول سوره اسراء تنها یک صفحه را به تفسیر قرآن به قرآن اختصاص می‌دهد اما در حدود سی صفحه به بررسی و تحلیل روایات می‌پردازد و یا در بحث از عالم ذر در سورهٔ اعراف (ر.ک: آیات ۱۷۲-۱۷۳)، در بحثی طولانی در حدود بیست صفحه به بررسی روایات می‌پردازد.

### چگونگی جمع این دو دیدگاه

عبارات متفاوت علامه طباطبایی دربارهٔ جایگاه و نقش سنت در تفسیر قرآن، پژوهشگران را در جمع‌بندی نهایی دیدگاه ایشان دچار مشکل کرده است. روشن است که از سویی جایگاه بلند علمی علامه اتهام تناقض و تهافت در گفتار را بر نمی‌تابد و از سوی دیگر سازگاری این دو دیدگاه به آسانی میسر نیست. بر این باوریم که برای راه بردن به نقش سنت در شیوهٔ تفسیری علامه، باید همهٔ سخنان ایشان مورد توجه قرار گرفته با استفاده از شواهد و قرائن موجود در گفتار و سیرهٔ عملی علامه در تفسیر، به گونه‌ای میان این دو دسته سخنان به ظاهر متناقض، جمع کنیم. روشن است که یادکرد همهٔ آنچه دانشوران عرصهٔ تفسیر در این باره گفته‌اند و نیز بررسی و نقد آنها از حوصلهٔ این جستار بیرون است و مجالی فراخ‌تر می‌طلبد. لذا برخی دیدگاهها را برشمرده، در پایان با ارائهٔ شواهدی دیدگاه استوارتر را برمی‌گزینیم.

۱- آنچه علامه با آن مخالف است این است که معنایی را از روایات بگیریم و در دهان آیه بگذاریم، اما اگر معنا این باشد که به کمک روایت در فضایی قرار بگیریم که ما خودمان بفهمیم، این صحیح است (معرفت، ۱۳۸۵: ۲۴-۲۷، با اندکی تغییر و تلخیص).

۲- از نظر علامه، فهم قرآن بر بیان غیر آن حتی روایات متوقف نیست، اما نقش



مهمی برای روایات در تفسیر قرآن قائل است (اشرفی، *مجله قرآن‌سناسخت*: ش ۱/۲۱۵-۲۲۵) که برخی از آنها عبارتند از:

(الف) نقش تعلیمی در تفسیر (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۹۳: ۸۵/۳)؛

(ب) آموزش روش تفسیر (ر.ک: همان، ۸۷/۳)؛

(ج) بیان جزئیات و تفصیل اعتقادات و احکام شرعی (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۵۳: ۲۰)؛

(د) مرجعیت در فهم کتاب خدا در حوزه اصول و فروع معارف دین (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۹۳: ۴۶/۱۸)؛

(و) بیان معارف بلند قرآنی و تجهیز ذهن مفسران برای پذیرش آن (ر.ک: همان، ۱۰۴/۶)؛

۳- علامه حوزه و قلمرو تفسیر را در آن بخش از معانی قرآن که بدون نیاز به روایات قابل فهم و تفسیر است، محدود می‌داند و آنچه از مطالب قرآنی که در فهم و تفسیر آنها به روایات نیاز است، به نظر ایشان از حوزه تفسیر خارج است (ر.ک: اشرفی، *مجله قرآن‌سناسخت*: ش ۱/۲۲۵-۲۳۹).

۴. علامه به قرآن بسندگی نسبی در تفسیر قائل است (ر.ک: اسلامی، *مجله قرآن‌سناسخت*: ش ۱/۲۲۵-۲۳۹).

۵- با توجه به سخنان متفاوت علامه، نمی‌توان با قاطعیت گفت منظور ایشان از تفسیر قرآن به قرآن این است که مفاد استعمالی و مراد جدی تمام آیات را به وسیله خود آیات می‌توان تفسیر کرد، و به غیر قرآن حتی به روایات نیازی نیست (ر.ک: همان: ۲۱۴).

### نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد با توجه به اینکه علامه در موارد متعددی به بایستگی کمک گرفتن از روایات در فهم آیات اذعان دارد و نیز با توجه به سیره عملی ایشان در استفاده از روایات در تفسیر المیزان، بایسته است آن دسته از فرمایشات علامه را که از آنها چنین برمی‌آید که علامه تفسیر آیات را نیازمند روایات نمی‌داند، ناشی از فضای فکری آن زمان بدانیم. در فضایی که از سویی تحمیل دیدگاه‌های گوناگون بر

آیات رواج یافته بود و از سوی دیگر اخباریها، هرگونه استفاده از قرآن، حتی آیات روشن و ظاهر را منوط و مشروط به تأیید روایات می‌دانستند، در چنین فضایی علامه می‌خواست بگوید که ما نباید به سایر منابع تفسیری مراجعه کرده اما قرآن را که مهمترین منبع تفسیری است از یاد ببریم. لذا همه بحث علامه درباره استفاده حداکثری از خود قرآن برای تفسیر آن است، علامه بر آن است که بگوید که قرآن لغز و معما نیست بلکه در آغاز و قبل از هر چیز باید به سراغ خود قرآن برویم. بنابراین تفسیر المیزان از ویژگیهایی برخوردار است که آن را از سایر کتابهای تفسیری متمایز می‌کند. این ویژگیها عبارتند از: مهارت ویژه علامه در استفاده از آیات در تفسیر و به دیگر سخن، ظرافت شیوه تفسیری علامه در استفاده از آیات در تفسیر و تلاش در جهت استخراج آنچه روایات بیان می‌دارند، از خود آیه می‌باشد؛ به بیان دیگر علامه در پی آن است که اثبات نماید آنچه روایات در تفسیر آیات بیان می‌کنند معنایی تحمیلی نیست که با معنا و مفهوم آیه بیگانه باشد بلکه این معنا از خود آیه قابل استفاده است هرچند ممکن است مفسران به عللی همچون علو معنا و یا جهاتی دیگر، به آنچه روایت در تفسیر آیه بیان می‌کند ره نبرند.

## کتاب‌شناسی

۱. اسلامی، علی و حمید آریان، «مفهوم‌شناسی تفسیر قرآن به قرآن از دیدگاه علامه طباطبائی»، *مجله قرآن شناخت*، شماره ۲.
۲. اشرفی، امیررضا و محمود رجبی، «مفهوم‌شناسی تفسیر قرآن به قرآن از دیدگاه علامه طباطبائی»، *مجله قرآن شناخت*، شماره ۱.
۳. بابایی، علی‌اکبر، *مکاتب تفسیری*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۶ ش.
۴. طباطبائی، سیدمحمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چاپ دوم، بیروت، الاعلمی، ۱۳۹۳ ق.
۵. همو، *قرآن در اسلام*، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۵۳ ش.
۶. معرفت، محمدهادی، «سخنرانی استاد معرفت در تاریخ ۸۵/۱۰/۲۸ یک روز قبل از ارتحال»، *ویژه‌نامه آفتاب معرفت*، قم، التمهید، ۱۳۸۵ ش.
۷. نصیری، علی، *رابطه متقابل کتاب و سنت*، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۶ ش.